



(imageless edition)

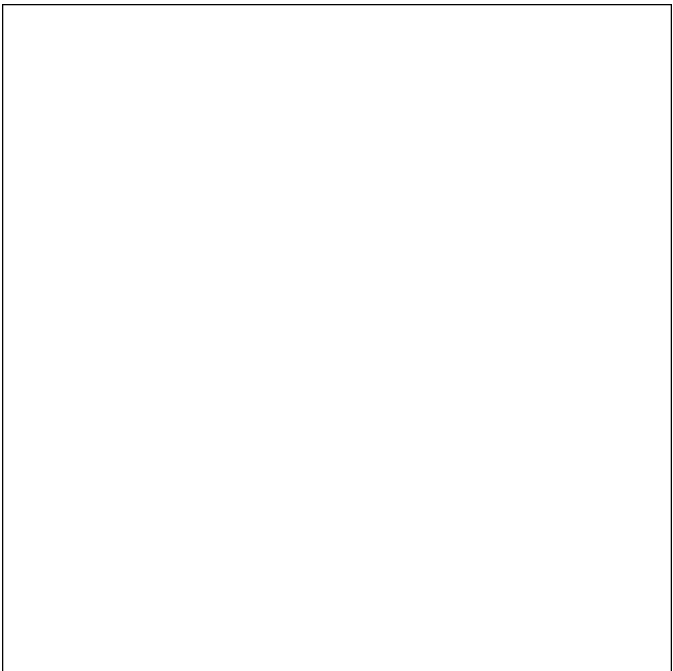
Level 3

Persian

Marzieh Mohammadian Haghighi

Wiehan de Jager

Tessa Welch



نوژینله و سه تار گو



Storybooks Canada

storybookscanada.ca

نوژینله و سه تار گو

Written by: Tessa Welch

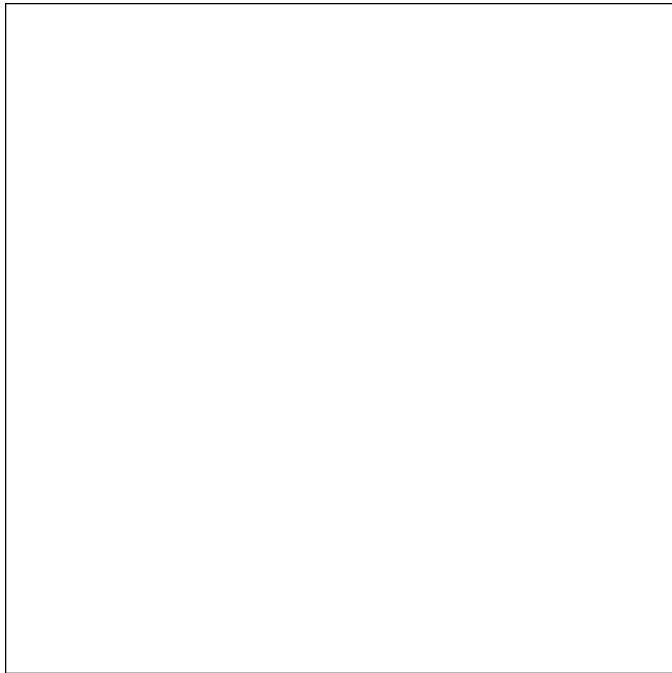
Illustrated by: Wiehan de Jager

Translated by: Marzieh Mohammadian Haghighi

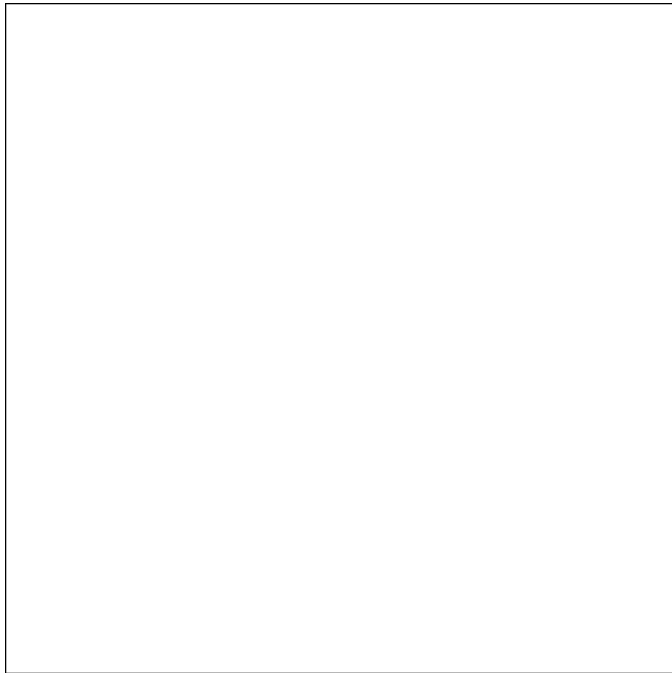
This story originates from the African Storybook (africanstorybook.org) and is brought to you by Storybooks Canada in an effort to provide children's stories in Canada's many languages.



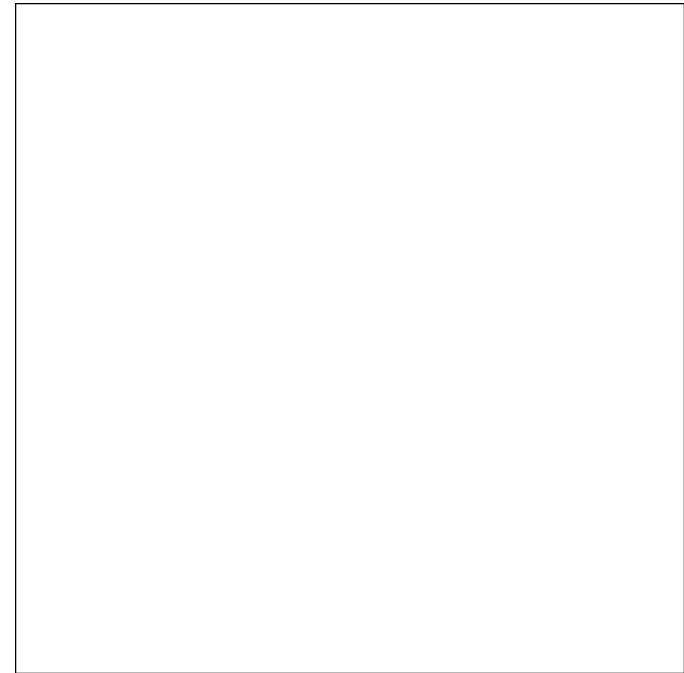
This work is licensed under a Creative Commons Attribution 3.0 International License. <https://creativecommons.org/licenses/by/3.0>



در زمان های خیلی دور، سه دختر برای جمع آوری چوب به بیرون از خانه رفتند.

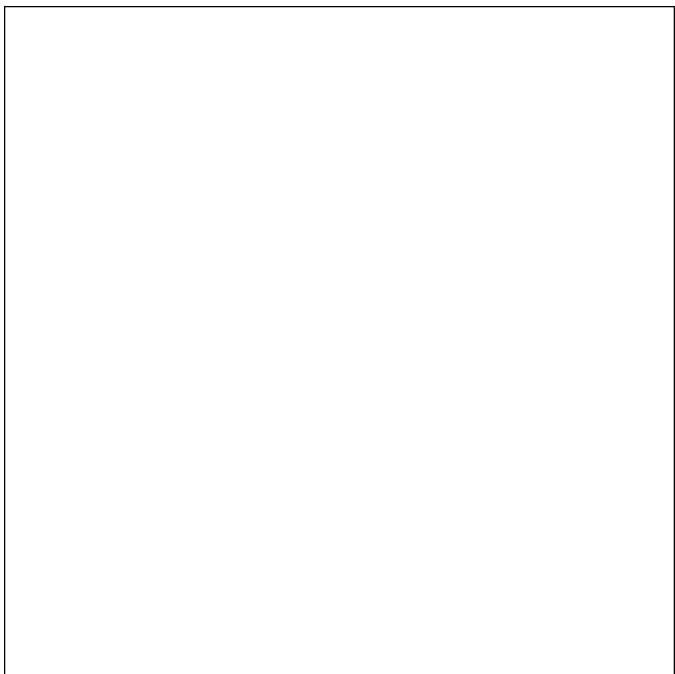


ناگهان، آنها فهمیدند که دیر شده است. آنها با عجله به
روستا برگشتند.

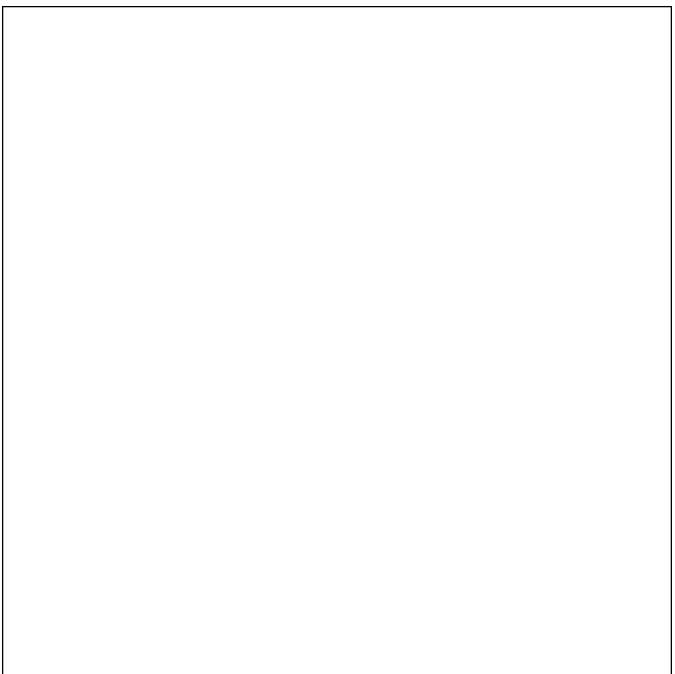


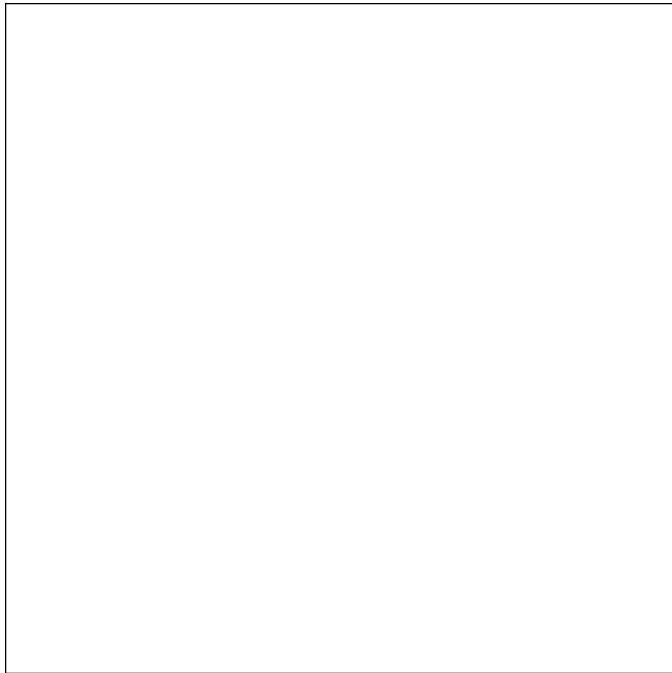
وقتی که سگ برگشت، دنبال نوزیله گشت. داد زد،
"نوزیله تو کجایی؟" اولین تار مو گفت، "من اینجا
هستم، زیر تخت." "تار موی دوم گفت، "من اینجا هستم،
پشت در" تار موی سوم گفت، "من اینجا هستم، روی
حصار."

به محض اینکه سگ رفت، نوزبده سه از پنج از موهای سرش را کند. او یک پنج را زیر تخت، یکی را پشت در، و یکی را حصار گذاشت. سپس با سرعت تمام به سمت روی خانه دوید.

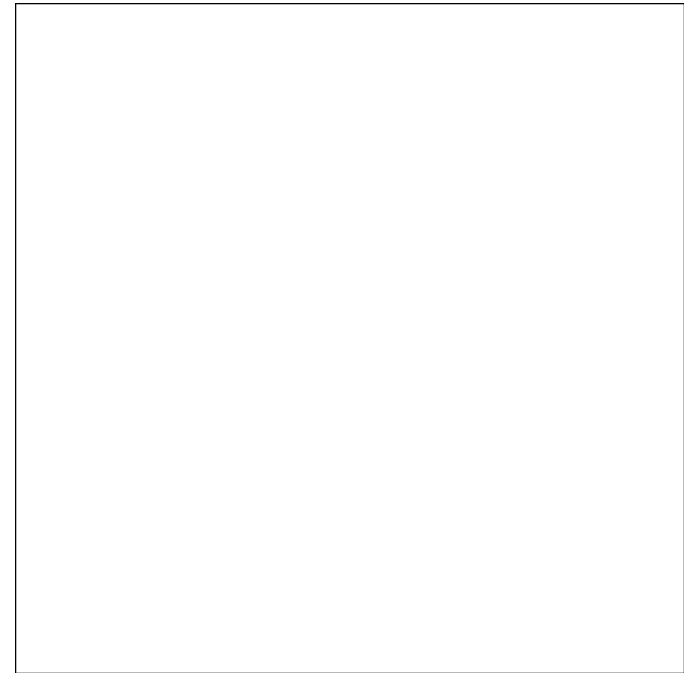


وقتی که نزدیک خانه بودند، نوزبده دستش را روی گردنش گذاشت. او گردنبندش را فراموش کرده بود! او از آنجا فراموش کرد، "خواهش می‌کنم با من بیایید!" دوستانش گفتند که این وقت است.

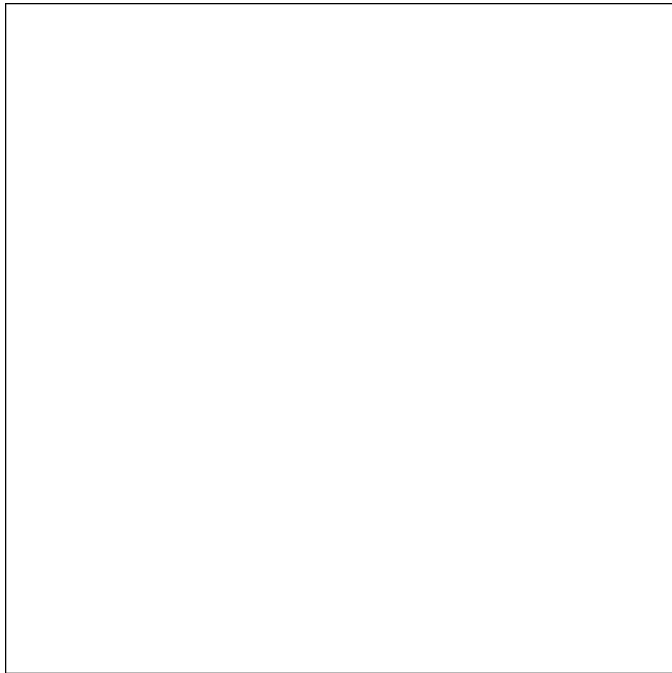




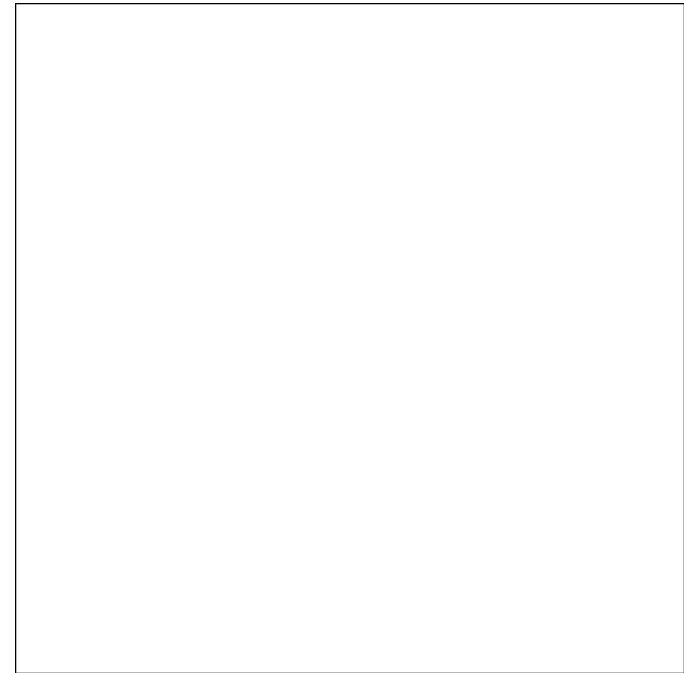
بنابراین نوزیبله تنهایی به رودخانه برگشت. گردنبندش را پیدا کرد و با عجله به خانه برگشت. ولی او در تاریکی گم شد.



هر روز او مجبور بود که برای سگ آشپزی، جارو و شست و شو کند. سپس یک روز سگ گفت، “نوزیبله، امروز من باید به دیدن چند تا ازدوستانم بروم. خانه را جارو کن، غذا را درست کن و چیزهایم را بشورتا قبل از اینکه به خانه برگردم.



درکمال تعجب، یک سگ در را باز کرد و گفت، “چه می خواهی؟” نوزیبله گفت، “من گم شده ام و برای خوابیدن دنبال جایی می گردم.” سگ گفت، “بیا داخل، وگرنه گازت می گیرم!” پس نوزیبله به داخل کلبه رفت.



بعد سگ گفت، “برایم غذا بپز!” نوزیبله جواب داد، “ولی من تا حالا برای سگ آشپزی نکرده ام.” سگ گفت، “آشپزی کن وگرنه من تو را گاز می گیرم.” بنابراین نوزیبله مقداری غذا برای سگ درست کرد.